



هماره رؤف بودند و بر دبار...

«شهید عارف حسینی در قامت یک پدر» در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام سید علی عارف حسینی

درآمد

مردان سیاست بیش از آنکه بتوانند در خانواده نقش مستمر و پایداری را ایفا کنند، گرفتار مشغله‌های سیاسی و اجتماعی می‌شوند، اما یک سیاستمدار متدین این را نیک می‌داند که بیش از هر چیز، مسئول تربیت فرزندان خویش است تا بتوانند راه او را ادامه بدهند. فرزندان شهید عارف حسینی خیلی زود از وجود پدری فاضل محروم شدند، اما همان فرصت اندک تاثیرات عمیقی بر آنان نهاد و یاد و خاطره او همچنان چون چراغی فراراه ایشان است.

خود ادامه دادند و همه ایشان را می‌شناختند و بعد در جریان اعتراض همه جانبه شیعیان پاکستان در ۶ جولای ۱۹۸۰ که در مقابله با دولت نظامی دیکتاتوری وهابی ضد شیعه ضیاء الحق در شهر اسلام‌آباد اجتماع اعتراض آمیزی داشتند و مردم از تمام پاکستان به اسلام‌آباد آمده و مراکز دولتی را محاصره کرده بودند و موفقیت‌هایی هم به دست آوردند، در آن زمان، وقتی ایشان به اسلام‌آباد رفتند، نقش به‌سزائی در رهبری آن تجمع اعتراض‌آمیز داشتند و از آن زمان با علمای پاکستان ارتباط داشتند و آقایان روحانیون ایشان را می‌شناختند و در شورای مرکزی یکی از بزرگان بسیار مهم شیعه پاکستان که انصافاً از متدینین و فعالین خیلی معروف علمای پاکستان بودند، به خاطر مشکلاتی حاضر نشد رهبری شیعیان را بپذیرد. همه افکار به سوی آن می‌رفت که آن آقا بعد از مرحوم مفتی جعفر حسین رهبری شیعیان پاکستان را به دست بگیرد، ولی ایشان به دلیل توطئه‌ای که علیه او طراحی شده بود، از قبول رهبری شیعیان استنکاف ورزید و در نتیجه عده‌ای به خاطر شناختی که از ابوی ما داشتند، خواستند که ایشان رهبری را بپذیرد و بعد از مذاکرات و صحبت‌ها و رای که مجمع عمومی به رهبری ایشان داد، ابوی به رهبری شیعیان برگزیده شدند.

غیر از شناختی که علمای پاکستان از ایشان داشتند و نقش خوبی که ایشان ایفا کردند، قاعدتاً انتخاب شدن به رهبری تا حد زیادی مرهون جایگاه علمی فرد است. از جایگاه علمی ایشان و مکانتی که نزد اساتید، علما و مراجع تقلید زمان داشتند، نکاتی را

یاد می‌آورم، این خصلت بیشتر از هر خصلت دیگری از ایشان به نظر می‌آید و جلوه می‌کند. به رغم مخالفت‌هایی که به شکل ضمنی به آنها اشاره کردید و سپاسی‌های مخالفان که ذهنیت ایجاد می‌کند، چه شد که ایشان توانست در جایگاه رهبر شیعیان قرار بگیرد؟ البته این مخالفت‌ها بیشتر منطقه‌ای بود، نه در سطح

ما از دوران کودکی می‌دیدیم که ایشان با مخالفین فکری، برخورد با رأفت و اسلامی داشتند و هیچ وقت خارج از چهارچوب دین با آنها برخورد نکردند و عموماً به آنها محبت داشتند. بسیاری از آنها به ایشان فحش و ناسزا می‌دادند، ولی وقتی با ایشان مواجه می‌شدند، ایشان با اخلاق اسلامی برخورد می‌کرد.

پاکستان. اینکه ایشان به سطح رهبری شیعیان پاکستان رسیدند، بیشتر به سابقه ایشان برمی‌گردد که از زمانی که در حوزه علمیه بودند، با بسیاری از علمای پاکستان در ارتباط بودند، با کسانی که جزو سیاسیون پاکستان و جزو شورای مرکزی و شورای عمومی نهضت جعفری در آن زمان شدند، آشنائی داشتند. هم در زمانی که در نجف بودند، فعالیت داشتند و بعد هم که از نجف به حوزه علمیه قم آمدند، به فعالیت‌های

هنگامی که به پدرتان فکر می‌کنید، قبل از هر چیز یاد کدام یک از ویژگی‌های ایشان می‌افتد؟ مرحوم والد ما از ابتدائی که به سلک لباس مقدس روحانیت درآمدند، به خاطر شرایط منطقه‌ای و نیز خانوادگی، مشکلات زیادی داشتند. عمده مشکلات هم به خاطر این بود که ایشان چرا طلبه و روحانی شدند و عده زیادی با نفس این لباس، صرف نظر از اینکه چه شخصی باشد، مخالف بودند.

چرا؟ آن منطقه ویژگی‌های خاصی دارد که در اینجا مجال ذکرشان نیست، لذا ابوی ما از روز اول که شروع به درس در مدرسه دارالعلوم جعفریه در پاراچنار نمودند، با مخالفت‌هایی مواجه بودند. ایشان از آنجا به نجف اشرف رفتند و بعد از ۶ سال که در نجف بودند، به پاکستان برگشتند و در این زمان، دیگر ایشان معمم بودند و در حوزه نجف درس‌هایی را خوانده بودند و با مخالفت‌های شدیدی مواجه شدند. ایشان از آن روز تا آخرین روز عمرشان، قطع نظر از رهبری شیعیان پاکستان، به جهت روحانیت و کارهای تبلیغی، مخالفینی داشتند. ما از دوران کودکی می‌دیدیم که ایشان با مخالفین فکری، برخورد با رأفت و اسلامی داشتند و هیچ وقت خارج از چهارچوب دین با آنها برخورد نکردند و عموماً به آنها محبت داشتند. بسیاری از آنها به ایشان فحش و ناسزا می‌دادند، ولی وقتی با ایشان مواجه می‌شدند، ایشان با اخلاق اسلامی برخورد می‌کرد. این عمده امتیازی هست که ما از اول کودکی تا روزهای آخر با این ویژگی رویه‌رو بودیم و الان هم که آن زمان را به

بیان کنید.

رهبری شیعیان پاکستان، زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی و دینی است و چندان از جهت علمی به آن پرداخته نمی‌شود و با جمهوری اسلامی ایران و مناطق دیگر پاکستان فرق دارد، چون که از لحاظ دینی، رهبری در کل را مرجعیت شیعه و طبق شرایط خودش دارد، ولی رهبری سیاسی تابع آن شرایط نیست. بزرگانی از نظر علمی بودند که در آن جلسه هم حضور داشتند و فعال هم بودند، ولی به دلیل اینکه ایشان جوان بودند و فعالیت بیشتر سیاسی داشتند، علما ایشان را انتخاب کردند.

از نظر علمی چه در نجف و چه در قم، چقدر پیشرفت کردند و نزد اساتیدشان چه جایگاهی داشتند؟

بنده در این زمینه اطلاع چندانی ندارم و سنم هم کم بود و اقتضا نمی‌کرد که این چیزها را بدانم..
بعدها که قطعا از افراد مختلف در این باره مطالبی را شنیده‌اید.

بله، ایشان وقتی به پاکستان رفتند، مشغول تحصیل در درس خارج حوزه قم بودند، ولی بیش از این را خبر ندارم.

ویژگی‌های رهبری ایشان چه بود که هر چه بیشتر می‌رفت، نفوذش هم بیشتر می‌شد؟

چند عامل در رهبری موجب موفقیت ایشان بود. یکی از آنها تعامل و برخورد فوق‌العاده ایشان با بزرگان شیعه که مؤثرترین آنها در پاکستان، علما هستند، بود. برخورد بسیار متین و جالبی با آنها داشتند و عده‌ای از آنها را که مخالفت می‌کردند، با تشکیل جلسات و صحبت با آنها به جانی رساندند که اگر موافقت نمی‌کنند، حداقل مخالفت نکنند. عامل دوم برخورد ایشان با مردم و جوانان شیعه بود که بسیار محبت‌آمیز، دلسوزانه و مخلصانه بود. عامل سوم این بود که وقتی مصلحت شیعه و جمع اقتضا می‌کرد

چند عامل در رهبری موجب موفقیت ایشان بود. یکی از آنها تعامل و برخورد فوق‌العاده ایشان با بزرگان شیعه که مؤثرترین آنها در پاکستان، علما هستند، بود. دیگر برخورد ایشان با مردم و جوانان شیعه بود که بسیار محبت‌آمیز، دلسوزانه و مخلصانه بود.

که امری انجام شود، حتی اگر شخصیت ایشان هم زیر سؤال می‌رفت، مصلحت جمع را بر مصلحت خود ترجیح می‌دادند. این برخوردها موجب شد که از افراد دیگر موفق‌تر باشند و همچنین در امور عوامل موفقیت ایشان بود.

ارتباطشان با مراجع زمان به خصوص علمای قم و نجف چگونه بود؟

ارتباط ایشان با مرجعیت، بیشتر با مرحوم امام خمینی بود و به خاطر ارادت قلبی خاصی که ایشان در دوران قبل از انقلاب و زمانی که در نجف مشغول به تحصیل بودند، به امام داشتند و روز نماز جماعت ایشان حاضر می‌شدند و در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کردند. وقتی هم که به قم آمدند، در فعالیت‌ها شرکت داشتند و در پاکستان، خصوصا در منطقه ما، برای مرجعیت امام خمینی خیلی فعالیت کردند و در آن زمان متهم می‌شدند که از جمهوری اسلامی مساعدت مالی دریافت می‌کنند و حرف‌های بسیار زیادی علیه ایشان می‌گفتند و به گوششان هم می‌رسید، ولی ایشان توجه نداشتند و من خودم یادم هست که در موارد زیادی، ایشان در صحبت‌ها نسبت به مرحوم امام چنان ارادتی داشتند که اگر کسی نسبت به مرحوم امام حرف می‌زد، غضبناک می‌شدند. در منطقه ما، یکی از علل مخالفت

بعضی‌ها با ایشان، همین ترویج از حضرت امام بود و همچنین بعد از رهبری، ایشان از مرحوم امام خمینی دفاع خیلی زیادی می‌کردند که به مذاق خیلی‌ها، چندان خوش نمی‌آمد.

در پاکستان جایگاه مرجعیت شیعه با جایگاه آن در ایران فرق می‌کند، یعنی در ایران و عراق، مرجعیت شیعه، حرف آخر را می‌زند و در منازعات و اختلافات سیاسی، اجتماعی و دینی، فصل‌الخطاب است. ولی در پاکستان، به خاطر بعضی از عوامل، روحانیت شیعه و نیز مرجعیت - مرادم روحانیت و مرجعیت درس خوانده قم و نجف است نه ذاکرین و مداحین - مورد حمله شدید است. عده زیادی با اصل مرجعیت و تقلید و اجتهاد، اعم از اینکه مرحوم امام باشند، مرحوم

آقای خوئی و یا از مراجع کنونی باشند، مخالفند، لذا ابوی از روز اول که به منطقه برگشتند، در تبلیغات و در برخوردهایی که پس از رهبری با اکثریت مردم پاکستان داشتند، تمام هم و غمشان این بود که جایگاه مرجعیت روحانیت شیعه در پاکستان تقویت شود. با اینکه مقلد مرحوم امام بودند، ولی در پاکستان اصل مرجعیت را ترویج می‌کردند. مقلدین مراجع هم اگر واقعا مقلد بودند، آنها را هم تایید و سعی می‌کردند مردم به سوی تقلید از مرجعیت رو بیاورند، لذا ایشان این جهت را داشتند، علمای دیگر هم این جهت را دارند. ایشان بعد از رهبری به قم می‌آمدند و با مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی ارتباط داشتند.

با علمای خارج از پاکستان، علمای عراق و لبنان هم ارتباط داشتند، مرحوم شهید سید محمد مهدی حکیم چند بار به پاکستان آمده بودند و در طی دو سالی که در پاکستان تبعید بودند، مرحوم ابوی ما ارتباط نزدیکی با ایشان داشتند. مرحوم سید مهدی شمس‌الدین از علمای لبنان ارتباطاتی با ابوی داشتند و به پاکستان آمدند. ابوی ما دوستی نزدیکی با شهید سید عباس موسوی، رهبر حزب‌الله لبنان داشتند. یادم هست که در روزهای آخر زندگی ابوی، مرحوم سید عباس موسوی نامه‌ای را برای ایشان فرستاده بود و ایشان آن نامه را برای یکی از دوستان ترجمه می‌کرد و من حضور داشتم. مرحوم ابوی با مرحوم سید عباس موسوی ارتباط ذاتی داشتند و یکی از دوستان نقل می‌کرد وقتی مرحوم ابوی ما شهید شده بودند، مرحوم سید عباس موسوی که خبر را شنیده بود، به شدت گریه می‌کرد و می‌گفت ما رهبر بسیار مهمی را از دست دادیم. آن زمان از لبنان هیئت‌های مهمی به پاکستان آمد. مرحوم سید عباس موسوی دوبار به پاکستان آمده بود. یکی از علل آمدن ایشان به پاراچنار، حضور بر سر قبر شهید بود که عکس‌های موجود است.

مشکل وهابیت و سپاه صحابه و کلا تفکرات وهابی در اشکال مختلف آن، مشکل دیرین پاکستان بوده و هنوز هم هست که همین هم موجب شهادت شهید شد. رویکرد ایشان در مقام رهبری با این پدیده چگونه بود؟

تفکر وهابی و سلفی در پاکستان به شکل جنبش دیوبندی، برخاسته از حوزه دیوبند در کشور هندوستان می‌باشد و الان هم اکثر علمای وهابی یا درس خوانده حوزه دیوبند هستند یا شاگردان فارغ‌التحصیلان حوزه دیوبند هستند. فکر دیوبندی قبل از پیدایش وهابیت در سعودی بوده است. این فکر بود تا اینکه انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و بعد از پیروزی انقلاب، فعالیت سعودی در پاکستان شدت یافت و همزمان با آن، جنگ افغانستان شروع شد که در آن جنگ، دولت سعودی و عرب‌های تندروی آنجا نقش به‌سزائی داشتند. سعودی‌ها و وهابی‌ها از جنگ افغانستان استفاده احسن کردند و می‌دانیم که سرمنشأ بسیاری از جنبش‌های تندروی مسلح وهابی، کشور پاکستان است. پدر القاعده در زمان ضیاء‌الحق کاشته شد و جنبش‌های کوچک وهابی هم در آن زمان پدید آمدند.

دولت ضیاء‌الحق حامی اصلی جنبش‌های وهابی در





منظم و نه فقط از طرف یک عده عوام و به نام وهابیت، روبرو بودند و دولت هم نهایت سعی را بر نفوذ وهابیت و از بین بردن سایر فرقه‌ها داشت و مردم احتیاج به وحدت و انسجام داشتند و این هم موجب شد که ایشان بتوانند در آن زمان رهبری شایسته‌ای داشته باشند. مردم وقتی از ایشان دلسوزی دیدند و مشاهده کردند که ایشان دارد در پاکستان برای شیعه کار می‌کند و زحمت می‌کشد و سعی ندارد خودش را مطرح کند، بلکه سعی دارد مشکلات شیعیان را حل کند، به ایشان عشق و علاقه داشتند که حالا در بعضی وجود ندارد.

این چهره عام ایشان بود. حالا به جنبه‌های شخصی تری از منش و شخصیت ایشان پردازیم. ویژگی‌های رفتاری ایشان در عرصه تربیت فرزندان چگونه بود؟ واقعیت این است که به خاطر نقش رسانه‌ها و سایر عوامل فرهنگی و اجتماعی، مهار تربیت فرزندان تا حدودی از دست پدر و مادرها خارج شده است. شیوه‌های تربیتی ایشان و ایجاد ارتباط صمیمانه با فرزندان چگونه بود؟

ایشان در زمانی که در شهر پاراچنار بودیم که یک منطقه شیعی هست، از لحاظ تربیتی ارتباط کمتری با ما داشتند، هم به خاطر اینکه سن ما کم بود و این اقتضا را نمی‌کرد، هم به لحاظ اینکه طبیعتا کسی که در یک جامعه صددرصد شیعی زندگی می‌کند، با کسی که با یک جامعه صددرصد سنی سروکار دارد، فرق دارد، لذا وقتی ما به پیشاور آمدیم، توجه ایشان به تربیت ما بیشتر شد، سؤال می‌کردند، امر و نهی می‌کردند که این کار را نکنید، فلان کار را نکنید، می‌پرسیدند، می‌دیدند با چه کسانی در ارتباط هستیم، درس مدرسه ما را می‌دیدند که خصوصا از لحاظ اعتقادی منحرف نباشد. کتاب‌های درسی ما را مطالعه می‌کردند و می‌گفتند این مطلب غلط است، این را یاد نگیر و بیشتر تلاش تربیتی ایشان در مورد فرزندان زمانی بود که ما به پیشاور آمدیم. البته ایشان از یک جهت هم ناراحت بودند، چون وقتی به پیشاور آمدیم و مسئولیت رهبری را به عهده گرفتند، می‌گفتند که



رهبر جمعیت علمای اسلام پاکستان، پس از تجمع باشکوه در لاهور به نام «کنفرانس قرآن و سنت» خودش از ابوی ما درخواست کرد که با ایشان گفتگو کند و با ایشان در شهر لاهور دیداری داشتند که در آن زمان، مطبوعات خیر آن را هم اعلام کردند و عکس‌هایی هم از آن دیدار منتشر شد. ابوی با داماد شمس‌الحق، مولانا اشرف علی قریشی، رئیس جامعه اشرفیه در پیشاور ارتباط داشتند. با علمای دیگر اهل سنت هم ارتباط داشتند و آنها را به تجمعات و برنامه‌های شیعیان، دعوت و ابراز می‌کردند که این علمای اهل سنت هم در مبارزه با وهابیت شریک هستند و به این نحو از خطرات وهابیت جلوگیری می‌کردند.

فرقه‌های دیگر تا چه حد در مبارزه با وهابیت با ایشان همکاری می‌کردند؟

فرقه‌های دیگر در پاکستان مخالف وهابیت هستند، ولی چندان در صحنه فعال نیستند، مثل فرقه بریلوی که بیشترین ضربه را از وهابیت خورده، ولی خیلی به صحنه نمی‌آید و الان هم در صحنه نیست، ولی ابوی ما سعی داشتند که با رهبران اینها ارتباط برقرار کنند و آنها را به مقابله با وهابیت بکشانند.

جایگاه شیعه پس از رهبری پدرتان چقدر ارتقا پیدا کرد و جایگاه کنونی شیعه، حتی پس از ۲۰ سال که از شهادت ایشان می‌گذرد، تا چه حد مرهون فعالیت‌های ایشان است؟

قبل از رهبری ابوی ما، شیعیان از لحاظ سیاسی فاقد مرکزیت و بسیار پراکنده بودند، کما اینکه الان از نظر جغرافیایی پراکنده هستند، آن زمان از لحاظ سیاسی و فرهنگی، احزاب مختلف پاکستان پراکنده بودند، یعنی عده‌ای با «حزب مردم» ذوالفقار علی بوتو و بعضی از احزاب دیگر بودند و من حیث‌الشیعه و با عنوان شیعه، حزبی نبود که بتواند از حقوق شیعه دفاع کند. ابوی ما بعد از رهبریشان با مشورت و کسب تأیید از اکثریت علمای متنفذ شیعه پاکستان، وارد صحنه سیاست شدند و «حزب نهضت جعفری» به عنوان یک حزب سیاسی پاکستان معرفی شد و در تمام معاملات سیاسی، نظری داشتند و برخورد می‌کردند. بعد از ابوی ما هم مردم به خاطر انسجامی که در زمان ایشان بود و به خاطر رهبری ایشان، باز به «حزب نهضت جعفری» پیوستند و الان هم که حدود ۲۱ سال از شهادت ابوی می‌گذرد، اکثریت مردمی که به این جنبش و حزب وابسته هستند، به خاطر فعالیت‌های ابوی ماست.

به نظر می‌رسد پس از ۲۱ سال از شهادت مرحوم والد، محبوبیت و جایگاهی که ایشان در زمان رهبری داشت، در رهبران دیگر به آن شکل ادامه پیدا نکرد. علت آن چه بود؟ آیا شیوه رهبری ایشان این گونه اقتضا می‌کرد؟ یا شخصیت ایشان به گونه‌ای بود که این محبوبیت در دیگران ادامه پیدا نکرد؟

هم شیوه رهبری ایشان به نحوی بود که مقبول عوام بود و هم شخصیت ذاتی ایشان و همچنین اقتضای زمان بود. شیعیان از طرف دولت با برنامه‌ریزی‌های



جهان بود و رهبری میدانی از پاکستان هدایت می‌شد و در همان زمان در پاکستان، مشکلات زیادی برای شیعیان به وجود آمد. وقتی ضیاءالحق به حکومت رسید اعلام کرد که من در پاکستان شریعت اسلامی را برپا خواهم کرد و سیستمی به نام «نظام مصطفی» را اعلام کرد که نتایج آن نظام، من حیث‌المجموع به ضرر شیعیان بود. اصل پیدایش «نهضت جعفری» از زمان به قدرت رسیدن ضیاءالحق بوده و در زمان او به رهبری مرحوم مفتی جعفر حسین، جنبشی به نام «نهضت اجرای فقه جعفری» برای مقابله با تفکر وهابی به وجود آمد، لذا ابوی ما وقتی به رهبری رسیدند، جنبش‌های وهابی به شدت فعالیت داشتند، البته سپاه صحابه در آن زمان وجود خارجی نداشت، مگر در اواخر رهبری ابوی ما که ضیاءالحق جنبش سپاه صحابه را ایجاد کرد. در روزهای آخر عمر ابوی

در روزهای آخر زندگی ابوی، مرحوم سید عباس موسوی نامه‌ای را برای ایشان فرستاده بود. مرحوم ابوی با مرحوم سید عباس موسوی از تباط ذاتی داشتند و یکی از دوستان نقل می‌کرد وقتی مرحوم ابوی ما شهید شده بودند، مرحوم سید عباس موسوی که خبر را شنیده بود، به شدت گریه می‌کرد و می‌گفت ما رهبر بسیار مهمی را از دست دادیم.

ما این سپاه چندان فعال نبود و اسمی هم از آن نبود. چند وقتی رهبر سابق سپاه صحابه، حق‌نواز جنبی که مؤسس آن بود، در زندان بود و بعد آزاد شد و حمله‌ای به او صورت گرفت. برخورد ابوی ما با جنبش وهابی برخورد مدافعانه بود، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اینکه مردم از خودشان دفاع بکنند. برخورد دیگر ایشان این بود که با رهبران و علمای معتدل اهل سنت که در میان اهل سنت نفوذ داشتند، ارتباط برقرار کردند. مولانا فضل‌الرحمن،



و بعد هم که ایشان را به بیمارستان بردند و در راه شهید شدند.

با اطلاعاتی که در آن زمان داشتید و اطلاعات تکمیلی که بعدها پیدا کردید، کیفیت ترور را چگونه می بینید؟

در آن زمان ابوی ما هم از اینکه سیستمی امنیتی برای خود ایجاد کنند، امتناع می کردند و هم از جهت اینکه امکانات چندانی در اختیارشان نبود، این کار میسر نبود. ایشان با امکانات بسیار پائینی زندگی می کردند. عده زیادی می گفتند و اخبار زیادی هم می رسید که برای شما خطر هست، ولی ایشان چندان توجهی نداشتند و می گفتند من نمی توانم این کارها را بکنم. اگر مرگ من نوشته شده باشد، خواهد رسید، بدون اینکه کسی بتواند از من دفاع کند. کمترین سیستم دفاعی برای حفاظت از ایشان وجود نداشت و هیچ کس، حتی ابوی ما هم نبود و در سفرهای زیادی که می رفتند، حتی محافظ هم نداشتند. در اغلب موارد راننده ابوی ما هم با خود اسلحه حمل نمی کرد، لذا با ساده ترین روش ها و اطلاعات کمی توانستند ایشان را در مدرسه که در آن زمان در دیواری هم نداشت و در دست تعمیر بود، بعد از نماز صبح ترور کردند. ترور ایشان بسار ساده بود و اگر زودتر از اینها هم می خواستند کاری بکنند، می توانستند و مشکلی برای کسی نبود.

آیا هویت قاتلان معلوم شد؟
این قضیه تبدیل به جریان سیاسی پیچیده ای شد و دادگاه هم در آخر الامر به اصل قضیه نپرداخت. افرادی را دستگیر و بعد هم آزاد کرد. بنای دولت بر این نبود که به اصل منشاء برسد. فکر می کنید در حال حاضر اگر بخواهند پیگیری کنند، می توانند به نتیجه برسند یا زمینه های آن کلا از بین رفته است؟

الان بسیاری از آن افراد مرده اند و اصلا نیستند، لذا تحقیق و رسیدن به حقیقت، در حال حاضر بسیار مشکل است. از آنجا که قضیه امنیتی و سیاسی بوده، بعید است که حالا اگر دادگاه صالحه ای هم تشکیل شود، بتواند به اصل حقیقت برسد.

چشم انداز آینده شیعیان پاکستان را با توجه به وضعیت کنونی چگونه می بینید؟

در تاریخ پاکستان، پیوسته شیعیان با مشکلات مواجه بوده اند، ولی با روش های مختلف و با الطاف الهی از این بحران ها خارج شده اند. الان هم بحرانی که در پاکستان آمده، برای تشیع بحران سنگینی است، ولی با اشارات و نشانه هایی که دیده می شود، هم از جهت دولت پاکستان و هم از جهت نگاه بین المللی به این قضیه، وهابی ها و تندروهای مسلح سلفی جایگاه نظامی و سیاسی قوی در آینده پاکستان نخواهند داشت و لذا چشم انداز آینده شیعیان پاکستان، چشم انداز مثبتی است و گرچه مدتی طول می کشد تا آثار موج وهابی گری و طالبانی گری شکسته شود، ولی چشم انداز خوبی در برابر آنها نیست. اینها در پاکستان از لحاظ سیاسی، بدون حکمت و تدبیر حرکت کردند و همیشه با خشونت کار کرده اند و

نمی توانم خوب به تربیت فرزندانم برسم، ولی در مدتی که در پیشاور بودند و به مسافرت نمی رفتند، اوقات خود را صرف تربیت ما می کردند. البته ایشان در ۴/۵ سالی که رهبر بودند، نصف وقتشان به مسافرت به شهرهای دیگر می گذشت. ایشان مخصوصا در چند ماه آخر ما را همراه خودشان می بردند تا عملا مسائلی را به ما یاد بدهند و از نظر تربیتی با ما صحبت می کردند.

در دورانی که پدر رهبر شیعیان پاکستان بودند، چه فضائی برای خانواده شما ایجاد شده بود و چه تفاوت هایی با سایر بچه ها داشتید؟

طبیعی است که نگاه دیگران متفاوت بود. خصوصا در مدرسه، همکلاسی های ما که از مذاهب مختلف بودند، وقتی این موضوع را می دانستند، نگاه ها و برخوردهایشان خیلی فرق می کرد. بعضی ها نگاه منتقدانه داشتند، بعضی ها نگاه مهربانانه داشتند و این امر بسیار طبیعی بود و خود ما هم برخوردهائی داشتیم. به هر حال برخوردها نسبت به قبل از رهبری ابوی ما فرق می کرد، ولی ما در آن زمان مشکل عمده ای نداشتیم و محیط مثل الان نبود که از جهت امنیتی و به علما و بزرگان شیعه و خانواده ها و فرزندان شان با مشکلات عدیده مواجه هستند. مثلا اخوی های ما که الان در پاکستان زندگی می کنند، به شدت با مشکلات مواجه هستند و آن هم به خاطر جو تنفیری است که در کل پاکستان به راه افتاده و از لحاظ امنیتی وضعیت را بسیار برای شیعیان مشکل کرده است، ولی ما از این جهت مشکلی نداشتیم.

شما در روز شهادت ابوی، همراه ایشان بودید. خاطره آن روز را نقل کنید.

چند روز پیش از شهادت ایشان، به شهر پاراچنار رفتم، ولی من همراه ایشان به پیشاور نرفتم و دو روز

ایشان با امکانات بسیار پائینی زندگی می کردند. عده زیادی می گفتند و اخبار زیادی هم می رسید که برای شما خطر هست، ولی ایشان چندان توجهی نداشتند و می گفتند من نمی توانم این کارها را بکنم. اگر مرگ من نوشته شده باشد، خواهد رسید، بدون اینکه کسی بتواند از من دفاع کند.

بعد برگشتم و سه چهار روز آخر را در مدرسه ای که ابوی تاسیس کردند و در همان جا هم شهید شدند، با ایشان بودم. آن شب من و اخوی بزرگ محمد، با پدرمان در یک اتاق بودیم و فقط ما سه نفر در آن اتاق خوابیده بودیم. صبح اخوی مرا از خواب بیدار کردند و گفتند چنین چیزی اتفاق افتاده. شما متوجه شدید؟

خیر، من متوجه نشدم. اخوی متوجه شده بود و وقتی ما از اتاق بیرون آمدیم، در آخرین لحظاتی که ابوی مجروح بودند و قادر به سخن گفتن نبودند، چند دقیقه ای ایشان را دیدیم که فقط به ما نگاه می کردند

اکثریت مردم پاکستان اعم از شیعه و سنی، این جهت را قبول ندارند، لذا بسیاری از سیاسیون پاکستان هم به این نکته اذعان دارند که اینها در نقشه آینده پاکستان هیچ جایگاهی ندارند.

به هر حال فضای پاکستان در چند دهه اخیر نشان داده که برای پذیرش اینها استعداد زیادی دارد. آیا این استعداد در مردم است یا در سیاست های حاکم بر پاکستان؟ به عبارت دیگر آیا حاکمیت این را تحمیل می کند و یا پاکستان به لحاظ بافت جمعیتی و اعتقادی، آمادگی پذیرش این معنا را دارد؟

پاکستان یک جامعه دینی متعصب دارد و شاید شما در اتفاقاتی که مربوط به جهان اسلام می شود، این را درک کرده باشید. برای مثال در قضیه سلمان رشدی، اولین مخالفت با کتاب او از پاکستان شروع شد و در ایران اصلا کسی از این کتاب خبر نداشت که در آنجا تظاهرات شد و به سفارت امریکا حمله کردند و در قضایای دیگر هم، مردم پاکستان قطع نظر از دولشان، نسبت به جهان اسلام و مسائل اسلامی، حساسیت فوق العاده دارند و این حساسیت زیاد و این غیرت که از جهاتی مثبت و از جهاتی منفی است، باعث شده است که عده ای از این غیرت فوق العاده مردم پاکستان سوءاستفاده کنند و مردم را در جهت پیشبرد اهداف سیاسی خود به کار بگیرند و این استعداد و آمادگی مردم پاکستان مربوط به حالا نیست و از دهه ها پیش این حساسیت ها بوده است، بلکه از قرن ها پیش بوده است و من شواهد فراوانی دارم که مردم پاکستان همیشه در این مورد حساسیت زیادی داشته اند. اصل تاسیس دولت پاکستان هم در این جهت بوده که ما یک جامعه صددرصد اسلامی داشته باشیم که بتوانیم در آن زندگی توأم با شریعت اسلامی داشته باشیم. هرچند به این هدف نرسیدیم، ولی هم و غم مردم، اسلام بوده و هست. ■